

خاندان بنوالیاس در کرمان و مناسبات آنها با سامانیان و

آل بویه (۳۵۷-۳۱۷ق)

جمشید روستا (نویسنده مسئول)*

مهدیه محمودآبادی**

دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۷/۲۳

پذیرش: ۱۳۹۱/۹/۱۰

چکیده

ابوعلی محمد، فرزند الیاس (و از نوادگان احمد بن اسد بن سامان) از جمله فرماندهان امیر نصر دوم سامانی بود که توانست در اوایل قرن چهارم هجری قمری با استفاده از خلاء قدرتی که در نواحی جنوب شرقی ایران ایجاد شده بود، علم طغیان برافرازد. وی به سال (۳۱۷ ق) وارد کرمان شد و حکومتی به نام آل الیاس یا بنوالیاس تأسیس کرد. حکومتی که تا سال (۳۵۷ ق) تداوم یافت. در این زمان به دلیل حضور دو قدرت آل بویه و سامانیان، بنی الیاس در طول مدت فرمانروایی شان با این دو حکومت درگیر بودند تا اینکه سرانجام کرمان ضمیمه حکومت آل بویه گردید. نوشتار حاضر بر آن است تا در حد توان دو مسئله اساسی را مورد تحلیل و تبیین قرار دهد: نخست بررسی زمینه‌های قدرت‌گیری خاندان بنی الیاس در ایالت کرمان و سپس بیان چگونگی روابط این حکومت محلی با دو حکومت قدرت‌مند آل بویه و سامانیان.

کلیدواژه: آل الیاس، بنوالیاس، کرمان، سامانیان، آل بویه.

Jamshidroosta@yahoo.com

m-mahmoudabadi9@yahoo.com

* استادیار دانشگاه شهید باهنر کرمان

** دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه شیراز

مقدمه

محمد بن الیاس از اهالی سغد ماوراءالنهر، از نوادگان احمد بن اسد بن سامان بود که با ورود به دستگاه امیر نصر دوم سامانی (امیر سعید)، پله‌های ترقی را یکی پس از دیگری پیمود. اما دیرزمانی نپایید که از در ناسازگاری با ولی‌نعمت خود درآمده و سر به شورش علیه امیر نصر نهاد. امیر نصر شورش وی را سرکوب کرده و زندانی‌اش نمود؛ اما ابوعلی محمد بن الیاس بعد از آزادی از زندان مجدداً به شورش برادران نصر پیوست. این بار نیز امیر نصر برای سرکوب شورش اقدام نمود. ابوعلی که تاب مقاومت در مقابل امیر نصر را نداشت به سمت نواحی جنوبی‌تر گریخت. آشفتگی سرزمین‌های جنوب شرقی خلافت، زمینه مناسبی بود تا هرکسی دست به شورش بزند. در این بین محمد بن الیاس فرصت را غنیمت شمرد و کرمان را، به سال ۳۱۷ ق، تصاحب کرد. قدرت گرفتن آل بویه و سامانیان، از یک سو، و نزدیکی کرمان به مراکز اصلی این دو حکومت، شیراز و خراسان، از سوی دیگر، تصادم آل الیاس را با این دو سلسله اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. آل الیاس در طی مدت حکمرانی‌شان درگیر منازعه و کشمکش با این دو حکومت بودند. سامانیان به‌رغم تلاشی که جهت از بین بردن آل الیاس در کرمان و تثبیت قدرت خود در این ایالت انجام دادند، ناکام ماندند. سرانجام نیز این آل بویه بودند که در زمان عضدالدوله دیلمی به سال ۳۵۷ ق کرمان را ضمیمه دولت آل بویه نمودند و به عمر دودمان محلی آل الیاس خاتمه دادند. با توجه به اهمیت تشکیل حکومت‌های محلی در دوره‌های تشمت سیاسی و تفرقه در تاریخ ایران، ضروری است که به تکاپوهای خاندان محلی آل الیاس در فاصله سال‌های (۳۱۷-۳۵۷ ق)، به عنوان وزنه تعادلی بین

سلسله حکومت‌های اسلامی آل بویه و سامانیان پردازیم. به‌رغم این ضرورت تاکنون تحقیق مستقلی در این زمینه صورت نگرفته است. البته اندیشمندان و محققانی همچون سید ابوالقاسم فروزانی در کتاب *تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره سامانیان* و ادموند کلیفورد باسورث در کتاب *سلسله‌های اسلامی جدید راهنمای گاهشماری و تبارشناسی و ادوارد زامباور* در کتاب *نسب‌نامه خلفا و شهریاران* به این خاندان محلی و چگونگی شکل‌گیری آن پرداخته‌اند. اهمیت نوشتار حاضر در این است که ضمن پرداختن به زمینه‌های شکل‌گیری آل الیاس در کرمان، چالش‌های آن را با دو سلسله آل بویه و سامانیان و تأثیر این درگیری‌ها را در زوال و انحطاط این حکومت محلی مورد تبیین قرار می‌دهد. بر این اساس سئوالات اصلی پژوهش حاضر بدین شرح است:

- ۱- عوامل مؤثر در قدرت‌یابی بنو الیاس در کرمان چه بود.
- ۲- مناسبات سیاسی آل الیاس را با سامانیان و آل بویه چگونه می‌توان ارزیابی کرد.

تأسیس بنو الیاس در کرمان (۳۱۷ ق)

الیاس بن اسحاق، در واقع از عموزاده‌های امیر نصر دوم سامانی بود؛ اما هم وی و هم پدرش اسحاق، شورش‌هایی را علیه امیر نصر ترتیب داده و مدام عصیان می‌کردند. امیر نصر نیز چندین مرتبه اسحاق و الیاس را شکست داد: «در آن سال (سنه سیصد و یک) اسحاق بن احمد بن اسد به اتفاق فرزندش الیاس بر نصر سعید بن احمد بن اسماعیل قیام و آغاز ستیز نمودند. هنگامی که احمد بن اسماعیل کشته و امارت به کودکش نصر بن احمد سپرده شد، اسحاق مذکور در سمرقند بود. چون خبر قتل برادرزاده و امارت طفل وی به

او رسید تمرّد کرد. فرماندهی سپاه را به فرزند خود سپرد و کار هر دو بالا گرفت و سوی بخارا لشکر کشیدند. حمویه بن علی برای مقابله او (از طرف نصر سعید) لشکر کشید و در ماه رمضان جنگ رخ داد. جنگ بسیار سخت بود که اسحاق گریخت و به سمرقند پناه برد. دوباره لشکری گرد آورد و باز سخت نبرد کرد و منهزم شد. حمویه او را تا سمرقند دنبال کرد و سمرقند را گرفت و اسحاق پنهان شد و حمویه به تعقیب او کوشید. برای او جوایس گماشت و او سخت به تنگ آمد، ناگزیر امان خواست و تسلیم حمویه شد که او را به شهر بخارا فرستاد در آنجا ماند تا مرد.» (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۳۳/۱۹؛ ابن‌الاثیر، ۱۳۸۵: ۸۰/۸) پس از مرگ اسحاق، فرزندش الیاس به سوی فرغانه مهاجرت کرده و در آنجا چندین مرتبه علیه امیر نصر سامانی شورش کرد اما به قول ابن اثیر: «محمد بن مظفر [یکی از امرای چغانی و بزرگان دربار سامانیان] با او مکاتبه و ملاطفت کرد و برای او (الیاس) امان گرفت و او سوی بخارا رخت بست و سعید (نصر) او را گرامی داشت و دختر خود را به او داد.» (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۷۴/۱۹) الیاس بن اسحاق، چندی بعد از جانب امیر نصر دوم سامانی مأموریت یافت که با لشکری به مقابله ناصرکبیر (حاکم علوی طبرستان) برود. وی پس از نبردی با ناصرکبیر صلح کرده و طبرستان را به او واگذار نمود. اما در نبرد دیگری که بر سر منطقه گرگان میان این دو صورت گرفت، الیاس شکست خورده و کشته شد. اکثر سپاهیان او نیز از بین رفتند. (ابن‌اسفندیار، ۱۳۲۰: ۲۷۱-۲۷۲)

پس از مرگ الیاس، فرزندش محمد در زمرة فرماندهان امیرنصر دوم سامانی درآمد. (باسورث، ۱۳۸۱: ۳۴۰) اما پس از چندین شورش علیه امیرنصر، ماوراءالنهر را رها کرده و راهی کرمان شد. وی، به زودی، در این ایالت حکومتی محلی با نام آل‌الیاس یا بنوالیاس را بنیان نهاد و خود به عنوان اولین حاکم آل-

الیاس در کرمان ۳۷ سال حکومت کرد. (کرمانی، ۱۳۶۲: ۱۵) برای آشنایی بیشتر با این سردار بزرگ باید اندکی به عقب بازگشت و چگونگی ورود وی به دستگاه سامانیان را بررسی نمود. ترقی وی در دولت سامانی به این ترتیب بود که در سال ۲۹۸ ق، با هجوم سپاهیان امیر احمد بن اسماعیل سامانی به سیستان، صفاریان شکست خورده و سیستان، مرکز حکومت صفاری، به دست سامانیان افتاد. (نرشخی، ۱۳۸۵: ۱۳۱؛ جرفاذقانی، ۱۳۷۴: ۲۰۰-۱۹۹) بعد از درگذشت احمد بن- اسماعیل، فرزندش نصر بن احمد (امیرنصر دوم)، به حکومت رسید و به قول نرشخی، در خراسان، ماوراءالنهر، فارس، کرمان، طبرستان، گرگان و عراق به نام او خطبه خوانده شد.^۱ بدین ترتیب قلمرو، سامانیان روزبه‌روز گسترش یافت و امرای سامانی در ازای پرداخت مالیات مشخص شده به خلیفه عباسی، در قلمرو خود از استقلال نسبی برخوردار بودند. (نرشخی، ۱۳۶۳: ۱۳۰) همزمان با این جریان‌ها محمد بن- الیاس نیز در آغاز این امر با امیرنصر دوم همکاری و وی را در اداره امور نواحی مختلف یاری می‌کرد اما این روند پابرجا نبود چرا که به‌زودی محمد سر به شورش نهاده و بر اثر این شورش دستگیر و زندانی گردید و این اسارت ادامه یافت تا اینکه با وساطت محمد بن عبیدالله بلعمی وزیر، محمد از زندان آزاد شد و به فرمان امیر نصر همراه با ابوبکر محمد بن- مظفرین محتاج، سپهسالار خراسان به گرگان رفت. (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۳۰۳/۱۹) در سال ۳۱۷ ق یحیی، منصور و ابراهیم، برادران نصر دوم سامانی، بر او شوریدند و رهبر شورشیان یحیی بود. محمد بن الیاس به شورشیان

۱. نرشخی در کتاب *تاریخ بخارا* درباره ولایات تحت استیلا امیر نصر دوم سامانی و، همچنین، سرزمین‌هایی که به نام وی خطبه می‌خواندند چنین بیان می‌دارد که: «... و صفت کل خراسان و ماوراءالنهر للأئیر السعید و خطبوا له فی فارس و کرمان و طبرستان و کرکان و العراق...» (نرشخی، ۱۳۸۵: ۱۳۳) ولی با توجه به اینکه سرزمین فارس تا سال ۳۲۲ ق به دست یاقوت (عامل خلیفه عباسی) و از سال ۳۲۲ به بعد به دست علی بویه (عمادالدوله) اداره شده است، به احتمال زیاد، در فارس به نام وی خطبه نخوانده‌اند.

پیوست. در این بین نصر برادرش یحیی را تعقیب نمود. پس از مدتی، محمدبن‌الیاس راهی نیشابور شد و به نزد ماکان‌بن‌کاکا از حامیان امیر نصر، حاکم نیشابور، رفت. تا جایی که نام یحیی در خطبه آورده شد ولی این همکاری به‌زودی منجر به اختلاف شد. نصر دوم از این اختلافات بهره برد و به نیشابور حمله کرد. محمدبن‌الیاس به محض شنیدن این خبر به کرمان شتافت. (وزیری، ۱۳۶۴: ۳۱۹/۱) در این زمان اقتدار عباسیان در نواحی جنوب شرقی ایران کم شده بود و از آنجا که سامانیان نیز از کرمان دور بودند، صفاریان از فرصت استفاده کرده و احمدبن محمدبن خلف‌بن‌لیث، که سیستان را در دست داشت، در شعبان سال ۳۱۷ ق سپاهی به کرمان فرستاد. گرچه یاقوت، والی فارس و کرمان، بر آنان پیروز شد اما این لشکرکشی نشان می‌دهد که اوضاع کرمان بسیار آشفته بوده است. (تاریخ‌سیستان، ۱۳۱۴: ۳۱۳؛ قرطبی، ۱۴۱۳: ۴۶۷/۵) در این شرایط محمد بن‌الیاس اقتدار این خاندان را بر کرمان عملی ساخت. در مورد سال ورود وی به کرمان در منابع اختلاف نظر وجود دارد. منشی کرمانی سال ورود او را به کرمان ۳۱۰ ق و گردیزی تسخیر کرمان به‌دست وی را در سال ۳۳۴ ق می‌داند. (کرمانی، ۱۳۶۲: ۱۵؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۰۵) در کتاب *سلجوقیان و غز در کرمان* ورود محمدبن‌الیاس به کرمان سال ۳۱۸ ق ذکر شده است. (محمدبن‌ابراهیم، ۱۳۶۳: ۳۷) در *تاریخ کرمان* از تسلط محمدبن‌الیاس بر کرمان به سال ۳۱۷ ق سخن به میان آمده است. (وزیری، ۱۳۶۴: ۳۱۹/۱) با توجه به نزدیکی این دو منبع اخیر به‌زمان وقوع حادثه، به احتمال زیاد در همین سال، ورود او به کرمان اتفاق افتاده است.

حکومت محمدبن‌الیاس بر کرمان و روابطش با سامانیان و آل‌بویه

سرانجام محمدبن‌الیاس، پس از چالش‌های بسیار، بر

کرمان مسلط شده و حکومت بر این ایالت را آغاز نمود اما حاکمیت وی بر کرمان با آرامش همراه نبوده و از همان آغاز از سوی دولت‌های مختلف مورد هجوم واقع شد. نخستین هجوم از سوی عموزاده-هایش، یعنی امرای سامانی، بود. به این ترتیب که در سال ۳۲۱ ق حاکم سامانیان، نصر دوم، برای تصرف کرمان که در دست آل‌الیاس بود، یکی از سرداران خود به نام ماکان‌بن‌کاکا را فرستاد. (ابن مسکویه، ۱۳۷۹: ۳۷۶/۵) به محض ورود ماکان بن‌کاکا به کرمان، محمدبن‌الیاس به گواشیر که مرکز بود، آمد. (وزیری، ۱۳۶۴: ۳۲۰/۱) ماکان بن‌کاکا بر وی یورش برد. (ابن-اثیر، ۱۳۷۱: ۳۰۳/۱۹) محمد به‌دنبال فرار از مقابل ماکان-بن‌کاکا، به سال ۳۲۲ ق، از کرمان گذشت و به حوالی شهر استخر رسید و در آنجا از یاقوت، والی فارس و کرمان، درخواست پناهندگی کرد. اما یاقوت متوجه حيله او شد به نبرد با محمدبن‌الیاس پرداخت و نهایتاً منجر به فرار او به کرمان گردید. (ابن-مسکویه، ۱۳۷۶: ۳۸۳/۵) اما به سال ۳۲۳ ق، محمد از خروج ماکان برای مقابله با وشمگیر استفاده کرد و به کرمان بازگشت و پس از شکست هواداران سامانی، فرمانروایی شهر را به‌دست گرفت. (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۲۰/۲۸) در سال ۳۲۴ ق، محمدبن‌الیاس مجدداً به قدرت رسید و فرماندهی کرمان را در اختیار گرفت. در این سال در فارس، عمادالدوله بویه‌ی حکومت می‌کرد، ری، اصفهان و جبل نیز در تبعیت رکن‌الدوله بویه‌ی بود. (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۲۴۹/۱) در پی آشفتگی اوضاع خلافت، آل‌بویه بر فارس مستولی شده بود و ضعف خلافت عباسی در اداره مناطق تحت سلطه‌اش راه را برای سلطه و قدرت محمدبن‌الیاس فراهم می‌کرد. (ابن‌مسکویه، ۱۳۷۶: ۴۶۳/۵) در سال ۳۲۴ ق بار دیگر سامانیان جهت تثبیت اقتدار خود، ابراهیم‌بن‌سیمجور دواتی، سپهسالار خراسان، را به محاصره کرمان فرستادند. همزمان با آمدن ابراهیم بن سیمجور به

کرمان آل‌بویه نیز، به رهبری احمد معزالدوله، قصد تصرف کرمان را داشت. با شنیدن خبر لشکرکشی معزالدوله (احمد) دیلمی به کرمان، ابراهیم محاصره را رها کرد. محمد بن الیاس نیز فرصت را غنیمت شمرد، از دژ خود بیرون شد و به شهر بم که در کنار سیستان بود، آمد. (ابن مسکویه، ۱۳۷۶: ۴۶۳/۵؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۴۷/۲۰-۴۸) از آنجا که احمد معزالدوله حکمرانی ایالتی را عهده‌دار نبود، دو برادر بزرگ‌ترش عمادالدوله و رکن‌الدوله بویه، صلاح را در این دیدند که او به کرمان لشکرکشی نماید. البته برخی برآن‌اند که مقصود عمادالدوله از اعزام معزالدوله به کرمان و خوزستان اساساً برای دفاع از جناح شرقی و غربی ولایت خود، یعنی فارس، بوده است. (فرای، ۱۳۸۰: ۲۲۶/۴) سرانجام، احمد معزالدوله عازم کرمان گردید و ابتدا به سیرجان رسید و در آنجا باج و خراج بسیار گرفت. (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۴۷/۲۰؛ میرخواند، ۱۳۳۹: ۱۴۸/۴) محمد بن الیاس پس از دریافت خبر ورود احمد معزالدوله به مرزهای کرمان، راهی سیستان شد. احمد بن بویه، در تعقیب وی، یک سردار را جانشین خود در بم کرد و به سمت جیرفت از قصبه کرمان رفت. در جیرفت یکی از سرداران کوچ و بلوچ به نام علی بن زنجی، معروف به علی بن کلویه، نزد معزالدوله احمد آمد و نسبت به او اظهار اطاعت و فرمان‌برداری نمود. قرار شد علی بن کلویه، سردار بلوچ‌ها، سالیانه یک میلیون درم برای آل‌بویه به عنوان باج و خراج بفرستد و نام احمد بن بویه را در خطبه بیاورد. اما احمد بن بویه پیمان‌شکنی کرد و بر آنان شبیخون زد. در این نبرد احمد بن بویه زخم برداشت و دست چپش قطع شد. (ابن مسکویه، ۱۳۷۶: ۴۶۴/۵-۴۶۵) محمد بن الیاس، به محض شنیدن خیر شکست احمد بن بویه، از سیستان بیرون آمد. در شهری به نام خناب بین او و معزالدوله نبردی در گرفت که معزالدوله پیروز شد. (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۴۹/۲۰) در این نبرد حاکم کرمان، در روز با بویه‌یان به جنگ مشغول بود اما در شب از آنان پذیرایی می‌نمود.

بویه‌یان به او پیغام فرستادند که اگر با ما دوست هستی جنگ کردن چه معنایی دارد و اگر دشمنی مهمانی تو به چه منظور است. محمد بن الیاس جواب داد که در روز برای من حکم دشمن دارید پس از روی مردانگی با دشمن می‌جنگم و در شب در این دیار مهمان من هستی پس از سر مروت مهمان‌نوازی می‌کنم. معزالدوله از این گفتار شرمند شد و سرانجام صلح کرد. (مستوفی، ۱۳۶۴: ۴۱۲؛ غفاری‌کاشانی، ۱۴۱۴: ۱۲۶؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴۲۵/۲) بنابر گزارش گردیزی و وزیر، معزالدوله و محمد بن الیاس با این شرط که نام عمادالدوله را پیش از نام محمد در خطبه‌ها ذکر کنند قرار صلح را گذاشتند. (گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۱۲؛ وزیر، ۱۳۶۴: ۳۲۴/۱) بعد از رفتن معزالدوله به اصطخر، محمد بن الیاس فرمانروای بی‌رقیب ایالت کرمان شد. تا سال ۳۴۸ ق، منابع از حوادثی که در این ایالت رخ داده باشد سخنی به میان نمی‌آورند ولی قرائن و شواهد نشان می‌دهد که در این دوره بیست و چند ساله محمد بن الیاس توانست بدون مزاحمت آل‌بویه و آل‌سامان در این سرزمین حکمرانی کند. (ابن‌مسکویه، ۱۳۷۶: ۲۲۳/۶) به طوری که در سال ۳۴۸ ق خلیفه المطیع برای وی خلعت و پرچم فرستاد. (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۲۴۳/۲۰) ابوبکر احمد بن یسار صیمری مأمور فرستادن این درفش گردید. در همین سال برای بختیار بن معزالدوله نیز خلعت و درفش فرستادند و فرمان امیرالامرای برایش صادر شد. (ابن‌مسکویه، ۱۳۷۶: ۲۲۳/۶) فرستاده شدن خلعت و درفش از جانب خلیفه عباسی برای محمد بن الیاس، نشان از آن دارد که اولاً خلیفه عباسی قدرت آل‌الیاس در کرمان را به رسمیت شناخته‌اند و ثانیاً امرای آل‌الیاس از این زمان به بعد با اقتدار می‌توانند در کرمان به حکومت پرداخته و زمینه‌های رشد و اعتلای حاکمیت خود را فراهم سازند. با این همه، لشکرکشی معزالدوله به کرمان موجب گردید که بنوالیاس برای همیشه اقتدار آل‌بویه را به رسمیت بشناسد اما ولایت کرمان تا چند دهه بعد

مستقیماً به قلمرو آل‌بویه ملحق نگردید. (فرای، ۱۳۸۰: ۲۲۳/۴) در دورهٔ ایران میانه، ایالت کرمان دو مرکز حکومتی داشت؛ سیرجان و بردسیر، که امروزه هر دو از شهرهای مهم کرمان‌اند. در دوران فرمانروایی عضدالدوله دیلمی در فارس (۳۲۸-۳۷۲ ق) محمدبن‌الیاس مرکز فرمانروایی خود را از سیرجان به بردسیر منتقل کرد. سیرجان پس از آمدن اعراب کماکان مرکز اسلامی ایالت کرمان باقی ماند و تا اواسط قرن چهارم که جنوب ایران تحت استیلای آل‌بویه درآمد بر این حال بود. اما حاکم کرمان مرکز ایالت کرمان را از سیرجان به بردسیر منتقل ساخت. (لسترنج، ۱۳۶۴: ۳۲۲-۳۲۳) چرا که سیرجان بیشتر از بردسیره شیراز نزدیک بود. (فرای، ۱۳۸۰: ۲۴۵/۴) محمدبن‌الیاس بر آن بود تا با این انتقال فاصله خود را با مرکز قدرت آل‌بویه بیشتر ساخته و موقعیت دفاعی خود را نیز بهبود بخشد. از این زمان بردسیر مرکز حکومتی کرمان باقی ماند و سرنوشت آن تابع سرنوشت کرمان شد. (لسترنج، ۱۳۶۴: ۳۲۶) مقدسی نیز در کتاب خود در این باره سخن به میان آورده و بر آن است که: «در واقع هدف وی از این اقدام آن بود که خود را از دستگاه حکومت آل‌بویه در فارس دور نگاه دارد تا بهتر بتواند در بردسیر اعمال قدرت کند.» (مقدسی، ۱۳۶۱: ۶۸۲) اما باستانی پاریزی در کتاب تاریخ کرمان، معتقد است محمدبن‌الیاس چون وابسته سامانیان بود، میل داشت محل حکومت او به خراسان نزدیک‌تر و به عکس از فارس، مرکز دیلمان، دورتر، تا از حملات احتمالی آل‌بویه مصون باشد. (وزیری، ۱۳۶۴: ۳۲۲/۱) برخی نیز بر آن‌اند که در ناحیه جبل القفص^۲ اقوام بلوچ زندگی می‌کردند. رابطه محمدبن-

الیاس با قفص‌ها خوب بود زیرا اینان، که شغلشان راهزنی بود، بخشی از غنایم را به محمد می‌دادند و او این اموال را در دژ بردسیر نگاه‌داری می‌کرد. (ابن مسکویه، ۱۳۷۶: ۳۰۷/۶) وی شب‌ها را در این دژ بلند، که ساخته خودش بود، می‌گذراند. (مقدسی، ۱۳۶۱: ۶۸۳/۲) در یکی از سفرها که محمدبن‌الیاس به نزد بلوچ‌ها رفته بود تا سهمش را از راهزنان قفص بگیرد بیمار شد و فلج گردید. محمد فرزندی داشت به‌نام الیسع که اطرافیانش از وی نزد پدر بدگویی می‌کردند. در میان نزدیکان فردی به‌نام عبدالله بن‌مهدی ملقب به «بسویه» بود که بر محمد تسلط داشت و میان او و یسع اختلاف بود. بسویه که از وی ترس و واهمه داشت با پزشکی با نام اسرائیل و مهندسی به نام مرزبان متحد شده و نزد محمدبن‌الیاس از پسرش یسع به بدگویی نشستند. سرانجام نیز موفق شده و ذهنیت محمد را به پسر بدگمان کردند تا اینکه محمد نهایتاً سرداری سپاه را از یسع گرفت و به یکی از پرده‌دارانش به نام «ترمش» داد و پسر را دستگیر و حبس نمود. (ابن‌مسکویه، ۱۳۷۶: ۳۰۶/۶-۳۰۷) سپاهیان محمد بن‌الیاس که از زندانی شدن یسع نگران بودند، از اطاعت محمد سرپیچی نمودند. مادر یسع زمانی که محمد بیمار و بی‌هوش بود، با کنیزان و نزدیکان یسع را از حبس درآوردند. (کرمانی، ۱۳۵۶: ۱۲۴-۱۲۵؛ جرفاذقانی، ۱۳۷۴: ۳۰۸) محمدبن‌الیاس بعد از به هوش آمدن با سرپیچی سپاهیانش مواجه شد و در همین زمان عضدالدوله متوجه کرمان شده بود. بدین ترتیب، محمد با اجبار پسرانش مجبور به استعفا شد. یسع نیز پس از آزادی از حبس به عضدالدوله بویهی پناهنده شده بود. محمدبن‌الیاس با یسع مکاتبه کرد و او را به جانشینی بعد از خود برگزید و اموالش را به فرزندش واگذار نمود و خودش راه خراسان را در پیش گرفت. (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۲۹۸/۲۰) وی با یک‌صد بار کالا و سیصد غلام، در سال ۳۵۶ ق، وارد دربار منصور بن‌نوح

۲. قفص نام کوهی است در کرمان نزدیکی مرزهای بلوچستان، قوم قفص یا کوچی‌های کوه نشین در این منطقه ساکن هستند. در این منطقه از کرمان دو قوم تاریخی و کهن قفص (کوچ) و بلوص (بلوچ) سکونت دارند. (صفی‌نژاد، ۱۳۸۳: ۱۰۷)

به سال ۳۵۶ ق، درگذشت. (ابن‌مسکویه، ۱۳۷۶: ۲۹۴/۶؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۲۷۲/۱) وی در مدت فرمانروایی‌اش بر کرمان اقدامات عمرانی ارزنده‌ای انجام داد. علاوه بر ساخت دژ بردسیر، که از آن سخن رانده شد، در بردسیر قناتی بزرگ به دستور وی حفر شد. همچنین، در شهر زرنند، از شهرهای کرمان، دژی بزرگ ساخت که از کاریز سیراب می‌شد. مسجد بزرگی در میدان شهر نزدیک بازار نیز بنا نمود. (مقدسی، ۱۳۶۱: ۶۸۳/۲) در بردسیر گنبدی است که آن را گنبد گبر(کبیر) می‌نامند. این گنبد از عمارت‌های قدیمی است و بر روی آن نوشته شده است: «بنیت قصر ا بین جتین یعنی کوشکی میان دو بهشت بنا کردم» گرچه نام بانی آن مشخص نیست اما به احتمال زیاد از بناهای محمدبن‌الیاس در بردسیر است. (کرمانی، ۱۳۵۶: ۱۲۴) باغ سیرگانی و ریاط بعلیاباد نیز از بناهای اوست. در ریاط بعلیاباد از این بیت که بر سقف قلعه کوه نوشته بودند می‌توان استدلال کرد که از آثار معماری محمدبن-الیاس است:

بناک ابن‌الیاس و حلک غیره

کذا الدهی یمضی تاره و یعود

(کرمانی، ۱۳۶۲: ۱۵؛ محمدبن‌ابراهیم، ۱۳۴۳: ۳۷)

خواجه نظام‌الملک نیز در *سیاست‌نامه* داستانی نقل می‌کند که حاکی از نیک‌نامی محمدبن‌الیاس و معاشرت او با عرفا دارد. خواجه می‌نویسد ابوعلی-الدقاق، عارف نامدار قرن چهارم هجری قمری، روزی به نزدیک امیرمحمدبن‌الیاس آمد. محمد به وی گفت به من پندی بده، امیردقاق از او سؤال کرد تو زر را بیشتر دوست داری یا دشمن را، وی جواب داد زر را، آنگاه امیردقاق گفت چطور زر را که دوست داری با خود می‌گذاری و دشمنی را با خود می‌بری در حالی که آن را نمی‌پسندی و با این پند ابن‌الیاس از خواب غفلت بیدار شد. (نظام‌الملک، ۱۳۷۳: ۸۰-۸۱؛ کاشانی، ۱۴۱۴: ۲۷۷؛ غزالی، ۱۳۶۷: ۹۷-۹۸)

سامانی (۳۵۰-۳۶۶ ق) در بخارا شد. (کرمانی، ۱۳۶۲: ۱۵-۱۶) بنابراین همان‌گونه که ملاحظه گردید فشار آل‌بویه بر آل‌الیاس منجر به پناهنده شدن محمدبن-الیاس به سامانیان شد. وی که در این سال‌های پایانی، اقتدار چندانی نداشت تا در برابر آل‌بویه مقاومت کند، ترجیح داد به بخارا برود و از آنان جهت حمله بر آل-بویه کمک بخواهد. محمد بن‌الیاس به اطلاع منصور بن نوح رسانید که با اندک تلاشی می‌تواند ولایات دیالمه را به حوزه فرمانروایی خود ضمیمه کند. وی امیر سامانی را با این سخن که میان امیران بویهی اتحاد چندانی نیست به لشکرکشی به قلمرو آل‌بویه ترغیب کرد. (ابن‌مسکویه، ۱۳۷۶: ۲۸۵/۶) امیر منصور بن نوح ضمن گرامی‌داشتن محمدبن‌الیاس، با وشمگیر و حسن بن فیروزان مکاتبه و از آنان خواست که در لشکرکشی به ری به او ملحق شوند. سرانجام لشکری از سمت بخارا، به فرماندهی ابوالحسن-محمدبن‌ابراهیم بن سیمجور دواتی، سپهسالار خراسان آماده و به او دستور داده شد که در طی لشکرکشی مطیع وشمگیر باشد. وقتی خبر این لشکرکشی به رکن‌الدوله رسید از برادر و برادرزاده خود عضدالدوله و عزالدوله مدد خواست. عضدالدوله سپاهی تجهیز کرد و رکن‌الدوله به قصد مقابله با خراسانیان از ری خارج شد تا اینکه خبر مرگ وشمگیر رسید و حمله سامانیان ناکام ماند. (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۲۸۹/۲۰-۲۹۰) به دنبال فوت وشمگیر میان امیر سامانی و رکن‌الدوله صلح به وقوع پیوست و مقرر شد که رکن‌الدوله هر ساله مبلغ صدوپنجاه هزار دینار به خزانه منصور برساند و دختر عضدالدوله به ازدواج امیرمنصور درآید. (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳۶۳/۲) با این صلح کرمان مانند وزنه تعادلی در مناسبات سیاسی بین آل‌بویه و آل‌سامان درآمد. سامانیان در طی لشکرکشی‌هایشان به کرمان در طی دوران حکومت محمدبن‌الیاس موفقیت‌هایی به-دست نیاوردند. ابن‌الیاس بعد از رانده شدن از کرمان به دست عضدالدوله بویهی و پیوستن به دربار بخارا،

حکومت جانشینان محمدبن‌الیاس و مناسباتشان با آل سامان و آل بویه

محمدبن‌الیاس پس از آنکه پایه‌های حکومت خود را لرزان دید و احساس کرد که ارکان دولت از اطاعت او دست کشیده‌اند. (مستوفی، ۱۳۶۴: ۳۸۰) فرزندان خود الیسع، سلیمان و الیاس را احضار کرد. وی سرانجام الیسع را حاکم کرمان نمود و به فرزند دیگرش سلیمان امر کرد که به محل حکومت خود، سرزمین سغد، برود و هدف وی این بود تا سلیمان را از دستگاه الیسع دور کند زیرا میان دو برادر دشمنی بود. (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۲۹۷/۲۰) الیسع در آغاز کار به بردسیر رفت و دژ آنجا را تصرف نمود. وی درصدد انتقام جویی از افرادی که مسبب به زندان افتادن او شده بودند برآمد و به همین منظور، پی از مشورت با دبیر خود محمدبن‌اسماعیل بمی، دستور داد اموال فراوانی از آنان به زور گرفته شود. در ابتدا اسرائیل، پزشک یهودی، را به قتل رساند و سپس نامه‌ای به بسویه در خراسان نوشت و با وعده و وعیدهای دروغین او را به کرمان کشاند و هلاک کرد. روش خشونت‌آمیزی که او در پیش گرفته بود منجر به نارضایتی اعیان و فرماندهان و، سرانجام، فروپاشی حکومت او شد. سلیمان برادر الیسع، بر خلاف گفته پدرش، به سغد نرفت بلکه وارد سیرجان شد و با کمک گروهی از قفص‌ها در آنجا قدرتی کسب کرد. (ابن‌مسکویه، ۱۳۷۶: ۳۰۷-۳۰۸) بنابراین محمدبن‌الیاس لشکری را به فرماندهی الیسع به سیرجان فرستاد تا سلیمان را محاصره و بر او غلبه کند. (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۲۹۷/۲۰) الیسع ابتدا از برادرش سلیمان خواست که از سیرجان خارج شود و به نزدش بیاید. چون سلیمان امتناع کرد به او بدگمان شد و لشکر را به حرکت درآورد. (جرفاذقانی، ۱۳۷۴: ۳۰۹؛ همدانی، ۱۳۸۶: ۱۳۲) در سیرجان بین دو برادر جنگ و سلیمان مغلوب شد و به

خراسان رفت. (ابن‌مسکویه، ۱۳۷۶: ۳۰۷/۶) الیسع در سیرجان دستور غارت داد تا اینکه قاضی شهر و اعیان بلاد از او درخواست عفو و گذشت نمودند. (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۲۹۷/۲۰) بعد از آنکه الیسع برادر را از سیرجان اخراج کرد قصد تصرف مملکت و پادشاهی عضدالدوله را کرد و به این نیت از سیرجان به شهربابک و حدود مروست رفت. (کرمانی، ۱۳۶۲: ۱۵) اقداماتی که الیسع انجام داد، از جمله ظلم و ستم او، زمینه مناسبی را برای لشکرکشی عضدالدوله دیلمی به کرمان فراهم ساخت. در سرحد فارس طایفه‌ای از لشکر عضدالدوله به خدمت الیسع آمدند. او ایشان را نوازش کرد و خلعت داد. شاید این گروه به دستور عضدالدوله جهت جاسوسی و تفحص به خدمت او آمدند تا عضدالدوله را از اهداف بعدی الیسع مطلع کنند. در کرمان الیسع آنان را به گرمی پذیرفت و بعد از مدتی گروهی از آنان نزد عضدالدوله برگشتند تا اهداف و انگیزه‌های الیسع را به گوش عضدالدوله برسانند تا او در فرصت مناسب به این سرزمین حمله کند. (جرفاذقانی، ۱۳۷۴: ۳۰۹-۳۱۰) الیسع بازماندگان آنان را متهم، و به آنها بدگمان شد و سرانجام آنان را مثله کرد. با دیدن این رفتار فجیع گروهی از یاران الیسع به نزد عضدالدوله رفتند و زمانی که احسان و نیکی عضدالدوله را با خود دیدند یکی پس از دیگری به او پناه بردند. ترس حمله از سوی عضدالدوله الیسع را مجبور کرد که از کرمان خارج شده و به بخارا پناهنده شود. (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۲۹۹/۲۰) عضدالدوله به همین منظور، در رمضان سال ۳۵۷ ق، به طرف کرمان حرکت کرد. الیسع بعد از ورود عضدالدوله به کرمان به طرف قهستان رفت و به دربار نوح بن- منصورسامانی پناه برد. (جرفاذقانی، ۱۳۷۴: ۳۱۰؛ زامباور، ۱۳۵۶: ۳۲۷؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱/ ۲۷۲) در این سال کرمان برای عضدالدوله گشوده شد و همه بخش‌های این سرزمین و دژ بزرگ بردسیر، شامل چندین دژ را،

فتح کرد. احتمالاً عوامل فوق و وجود خزاین و اموال و جواهرات موجود در دژ بردسیر نیز یکی از انگیزه‌های عضدالدوله در حمله به کرمان بود. (جرفادقانی، ۱۳۷۴: ۳۱۰؛ ابن مسکویه، ۱۳۷۶: ۳۳۴/۶) عضدالدوله پس از فتح کرمان به ضرب سکه دستور داد. این اقدام او نشانگر این است که او پیروزی بزرگی به دست آورده بود زیرا پس از فتح کرمان و سیستان او توانست تمام توجه خود را معطوف به فتح مغرب نماید. (فرای، ۱۳۸۰: ۲۳۸/۴) وقتی خبر فتح کرمان به اطلاع فرمانروای سیستان، ابواحمدخلف بن ابوجعفر، معروف به ابن-بابویه، رسید او نیز با عضدالدوله صلح و خطبه به نام عضدالدوله کرد. پس از اینکه کرمان و سیستان ضمیمه قلمرو عضدالدوله شد، از طرف خلیفه المطیع (۳۳۴-۳۶۳ ق) خلعت و منشور حکومت همه ایالات کرمان برای او صادر شد. عضدالدوله این ولایت را به پسرش ابوالفوارس به عنوان اقطاع داد و از آنجا که پسرش هفت سال بیشتر نداشت یکی از سرداران خود را به نام گورگیربن جستان به جای وی در کرمان گذاشت و خودش به شیراز بازگشت. (ابن مسکویه، ۱۳۷۶: ۳۰۹/۶؛ ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۲۰/۲۹۹؛ میرخواند، ۱۳۳۹: ۱۵۴/۴) درباره فعالیت بناسازی عضدالدوله و کوشش وی در توسعه شهر کرمان مدارک چندانی در دست نیست. مقدسی از ابنیه عضدی کرمان سخن می‌گوید. بنابراین گزارش، عضدالدوله مناری در سیرجان برآورد. وی قصری نیز در کرمان بنا کرد که ظاهراً جهت اقامت عامل خود، پسرش ابوالفوارس شیردل، ساخت. (فرای، ۱۳۸۰: ۲۴۴/۴) الیسع به سال ۳۵۷ ق در خوارزم درگذشت. (زامباور، ۱۳۵۶: ۳۲۷) وی روزی در اثر شرب شراب سخن از بی‌مهری آل سامان آورد که آن‌طور باید و شاید به او مدد نرسانده اند این حرف موجب خشم آنان شد و او را به خوارزم راندند و در آنجا خود با دو دست چشمانش را درآورد و از شدت درد فوت کرد. (جرفادقانی، ۱۳۷۴: ۳۱۰) همان‌طور که گفته شد

سلیمان بعد از شکست از برادرش الیسع به خراسان رفت. وی در آنجا منصور بن نوح سامانی را جهت تصرف کرمان برانگیخت و به همین منظور از او درخواست تدارک سپاهی نمود. وی زمانی که به کرمان رسید قوم قفص و بلوچ و بعضی از مردم یاغی را به طرف خود جلب کرد و بر شمار سپاهانش افزوده شد. (ابن مسکویه، ۱۳۷۶: ۳۵۹/۶) بدین منظور عضدالدوله، گورگیربن جستان را که از سال ۳۵۷ ق در کرمان به نیابت ابوالفوارس بود و احتمالاً تا سال ۳۵۹ ق بدون درگیری و آشوب از سوی عضدالدوله بر کرمان فرمانروایی می‌کرد، به جنگ سلیمان بن-محمد بن الیاس فرستاد. در این سال گورگیر در میان جیرفت و بم با سلیمان رودرو شد که به کشته شدن سلیمان، بکر و حسین، دو پسر الیسع، برادر سلیمان و بسیاری از سرداران خراسان انجامید و سرهای ایشان را عضدالدوله به درگاه رکن‌الدوله فرستاد. (ابن مسکویه، ۱۳۷۶: ۳۵۹/۶؛ ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۹/۲۱۰) بنابراین، سلیمان بن محمد توسط آل بویه کشته شد. (زامباور، ۱۳۵۶: ۳۲۷) آخرین تکاپوهای آل الیاس جهت به دست گرفتن قدرت به سال ۳۶۴ ق برمی‌گردد. در این سال شورش عمومی در کرمان علیه عضدالدوله به پا شد. در این بین یکی دیگر از پسران محمد بن الیاس، به نام حسین بن ابوعلی بن الیاس که در خراسان می‌زیست، با آگاهی از اوضاع نابه سامان کرمان به طمع تصرف آنجا افتاد و در کرمان یاغیان به اطراف او جمع شدند مطهر بن طاهر بن عبدالله از سوی عضدالدوله جهت فرونشاندن آشوب‌های کرمان اعزام شد. مطهر به سمت حسین رفت. او پس از اینکه سپاه حسین را در تنگنا قرار داد با کشتن تعداد زیادی از سپاهیان توانست حسین را اسیر کند. از پایان کار حسین بن الیاس اطلاعی در دست نیست. (ابن مسکویه، ۱۳۷۶: ۴۲۸/۶) بنابراین، آخرین تلاش‌های الیاسیان برای دست‌یابی به قدرت بی‌نتیجه ماند. کرمان تحت تسلط آل بویه باقی ماند تا اینکه در

سال ۴۴۲ ق، در زمان ملک رحیم، از حوزه اقتدار آل-بویه بیرون رفت. (فرای، ۱۳۸۰: ۴/۲۶۰)

کرمان و، سرانجام، انضمام این سرزمین به قلمرو بوییان گردید.

نتیجه‌گیری

با مطالعه تاریخ ایران، به حکومت‌ها و خاندان‌هایی محلی برمی‌خوریم که کمتر مورد توجه واقع شده و از حوزه دید مورخان دور مانده‌اند. این در حالی است که همین خاندان‌های به ظاهر کوچک، نقش بسیار مهم و تأثیرگذاری در دوره‌های مختلف تاریخ این مرز و بوم داشته‌اند. سلسله آل الیاس کرمان از جمله همین حکومت‌های محلی است که طی نوشتار حاضر کوشیده شد چگونگی افزون شدن قدرت آنان در این ایالت و مناسبات میان این حکومت با سامانیان و آل بویه مورد تحلیل و تبیین قرار گیرد. از آنچه بیان گردید می‌توان دریافت که: ۱. ضعف خلافت عباسی در قرون سوم و چهارم هجری در نواحی جنوب شرقی ایران و قدرت‌یابی سامانیان و آل‌بویه و آشفتگی اوضاع سیاسی به ایجاد حکومت محلی آل-الیاس در کرمان منجر شد. ۲. از آنجا که کرمان گذرگاه دسترسی به نواحی فارس و خراسان بود، خاندان آل‌الیاس به عنوان وزنه تعادلی بین دو قدرت آل‌بویه و سامانیان عمل می‌کردند. ۳. به طور کلی آل-الیاس با سامانیان مناسباتی تعارض‌گونه داشتند. سامانیان در اوج اقتدارشان از حمله به حکومت آل‌الیاس در کرمان خودداری و در زمان ضعف از این خاندان در برابر آل بویه حمایت می‌کردند به طوری- که محمدبن الیاس و فرزندانش در منازعه با آل بویه به سامانیان پناه بردند و با کمک آنان نقشه مقابله با آل‌بویه را در سر می‌پروراندند. ۴. آل‌الیاس گرچه سیادت آل‌بویه را پذیرفتند اما همچنان از استقلال نسبی برخوردار بودند بی‌تجربگی الیسع و پناهندگی وی به دربار بخارا جهت کمک طلبیدن از آنان برای حمله به قلمرو آل بویه محرک دیپلمات برای حمله به

منابع

ابن الأثیر، عزالدین (۱۳۸۵ق)، *الکامل فی التاریخ*، دار الصادر، بیروت.
 ابن‌اثیر، عزالدین (۱۳۷۱)، *تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران*، ترجمه عباس خلیلی و ابوالقاسم حالت، جلدنوزدهم، بیستم و بیست و یکم، مؤسسه مطبوعات علمی، تهران.
 ابن‌اسفندیار، محمد بن حسن (۱۳۲۰)، *تاریخ طبرستان*، به کوشش عباس اقبال، کلاله خاور، تهران.
 ابن‌مسکویه، احمدبن‌علی (۱۳۷۹)، *تجارب - الامم*، سروش، تهران.
 _____ (۱۳۷۶)، *تجارب - الامم*، ترجمه ابوالقاسم امامی و علینقی منزوی، جلد پنجم و ششم، سروش و توس، تهران.
 اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان (۱۳۶۷)، *تاریخ منتظم ناصری*، جلد اول، چاپ اول، دنیای کتاب، تهران.
 باسورث، ادموند کلیفورد (۱۳۸۱)، *سلسله‌های اسلامی جدید راهنمای گاهشماری و تبارشناسی*، ترجمه فریدون بدره‌ای، مرکز باستان‌شناسی اسلام و ایران، تهران.
 بی‌نام (۱۳۱۴)، *تاریخ سیستان*، به تصحیح ملک الشعراء بهار، خاور، تهران.
 جرفاذقانی، ابوالشرف ناصح (۱۳۷۴)، *ترجمه تاریخ - یمینی*، به تصحیح جعفرشعار، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
 خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین (۱۳۸۰)، *حیب‌السیر*، جلد دوم، چاپ چهارم، تهران.
 زامبور، ادوارد (۱۳۵۶)، *نسب‌نامه خلفا و شهریاران*، ترجمه محمد جواد مشکور، کتاب‌فروشی خیام، چاپ افست مروی.
 صفی‌نژاد، جواد (۱۳۸۳)، *کهن شهرها (تلخیص و*

- بازنویسی کتاب مسالک و الممالک ابواسحاق ابراهیم بن محمد اصطخری، چاپ اول، اهل قلم، تهران. طوسی، خواجه نظام‌الملک (۱۳۷۳)، سیاستنامه، مقدمه و تعلیقات عطاءالله تدین، چاپ اول، تهران. غزالی، امام محمد بن محمد (۱۳۶۷)، نصیحة الملوک، چاپ چهارم، هما، تهران. غفاری کاشانی، قاضی احمد بن محمد (۱۴۱۴)، تاریخ نگارستان، چاپ اول، کتابفروشی حافظ، تهران. فرای، ر. ن (۱۳۸۰)، تاریخ ایران از ظهور اسلام تا آمدن سلجوقیان، ترجمه حسن انوشه، جلد چهارم، امیرکبیر، تهران. قرطبی، عریب بن سعد (۱۴۱۳)، صله تاریخ الطبری، جلد پنجم، عزالدین، بیروت. کرمانی، افضل‌الدین ابو حامد بن حامد (۱۳۵۶)، عقد العالی للموقف الاعلی، به تصحیح علی محمد عامری نائینی، چاپ دوم، روزبهان، تهران. کرمانی، ناصرالدین منشی (۱۳۶۲)، سمط العالی للحضرة العلیا، چاپ دوم، اساطیر، بی‌جا. گردیزی، ابوسعید عبدالحی (۱۳۱۴)، تاریخ گردیزی (زین-الاحبار)، تصحیح عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب، تهران. لسترنج، گ. (۱۳۶۴)، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های-خلافت شرقی، ترجمه محمد عرفان، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- محمد بن ابراهیم (۱۳۴۳)، سلجوقیان و غزدر کرمان، مصحح محمد ابراهیم باستانی پاریزی، کتابخانه طهوری، تهران. مستوفی، حمدالله (۱۳۶۴)، تاریخ گزیده، چاپ سوم، امیرکبیر، تهران. مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد (۱۳۶۱)، احسن التقاسیم، ترجمه علینقی منزوی، مؤلفان و مترجمان ایران، جلد دوم، تهران. میرخواند، خواوندشاه میر محمد بن سید برهان‌الدین (۱۳۲۹)، روضه الصفا، جلد چهارم، خیام، مرکزی و پیروزه، تهران. نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر (۱۳۶۳)، تاریخ بخارا، به تصحیح مدرس رضوی، چاپ دوم، توس، تهران. _____ (۱۳۸۵ق)، تاریخ بخارا، به تصحیح امین عبدالمجید بدوی و نصرالله مبشر الطرازی، دارالمعارف، قاهره. وزیر، احمد علی خان (۱۳۶۴)، تاریخ کرمان، به تصحیح محمد ابراهیم باستانی پاریزی، جلد اول، چاپ سوم، علمی، تهران. همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۸۶)، جامع التواریخ (تاریخ سامانیان، بویه‌یان و غزنویان)، چاپ اول، میراث مکتوب، تهران.